

رسالة مرآة العارفين

صدرالدين قونوی

ترجمة قاسم انصاری

مقدمه

محمد بن اسحاق بن محمد بن يوسف بن علی القونوی الرومی، مکنی به ابوالمعالی و ملقب به شیخ کبیر، معروف به صدرالدین، به سال ۶۰۷ هـ ق در قونیه متولد شد. بعد از فراگیری مقدمات علوم، در محضر محی الدین ابن عربی، چهره بارز عرفان اسلامی، و حجر تربیت و تعلیم وی پرورش یافت و علوم نقلی و عقلی آموخت و از عرفای بزرگ و به نام زمانه خود شد و به جانشینی استادش رسید. شافعی مذهب و پارسابود. در مسائل حکمی با خواجه نصیرالدین طوسی مکاتبه داشت. میان او و مولانا جلال الدین مولوی پیوند معنوی و مودت متقابل برقرار بود. در تألیف و بیان مطالب غامض به دقت و نظم شهرت یافت. به شرح آثار پر رمز و راز و ترویج مکتب اندیشه ساز ابن عربی همت گماشت و راه را بر شارحان و مروجان بعد از خود هموار ساخت. مردانی چون معین الدین پروانه و عقیف الدین تلمسانی و شمس الدین مکی و قطب الدین شیرازی و مؤیدالدین جندی و سعدالدین فرغانی و فخرالدین عراقی و دیگران به شاگردی و پیرویش بالیدند و راهش برگزیدند. حدود شصت و شش سال زیست و بیش از بیست کتاب و رساله در فلسفه و عرفان اسلامی نوشت. وصیت کرد که او را با خرقه ابن عربی و سجاده او حدالدین کرمانی به خاک سپارند. به سال ۶۷۲ هـ ق در زادگاهش درگذشت

(← عبدالوهاب سبکی ۱۹۶۴: ج ۵، ص ۱۹؛ عبدالوهاب شعرانی: ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن ملقن: ص ۴۶۷؛ جامی ۱۳۲۶: ص ۵۵۵؛ احمد بن اخی افلاکی ۱۹۵۹: ج ۱، ص ۱۶۵؛ یوسف نبهانی: ج ۱، ص ۲۲۲؛ زرکلی ۱۹۵۴: ج ۶، ص ۲۵۴؛ عبدالحسین زرین کوب ۱۳۶۲: ص ۱۲۰؛ سعید نفیسی ۱۳۴۴: ص ۱۵۰؛ ذبیح الله صفا ۱۳۵۶: ج ۳، ص ۱۱۳۹؛ جلال‌الدین آشتیانی ۱۳۵۶: پیش‌گفتار؛ نصرالله پورجوادی ۱۳۶۲: پیش‌گفتار؛ جاویدان خرد ۱۳۵۷: ص ۴۱؛ ویلیام چیتیک: ص ۴۹، مقدمه).

از تألیفات مشهور او می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد:

النصوص (ط)، اللّمة التّورائیة فی مشکلات شجرة التّعماتیة (خ)^۱، اعجاز البیان (تفسیر سورة فاتحه) (ط)، مفتاح غیر الجمع والوجود (ط)، الرّسالة الهادیة (خ)، شرح الأحادیث الأربعیة (ط)، شرح اسماء الحسنی (خ)، التّفحات الالهیة القدسیة (ط)، الرّسالة المفصحة (خ)، الرّسالة المرشدیة فی احکام صفات الالهیة (خ)، لطایف الأعلام فی شرح اشارات اهل الالهام (خ)، نفثة المصدود (خ)، تفسیر البسملة (خ)، برزخ البرازخ (خ)، الفکوک (ط)، بصره المبتدی و تذکرة المتهی (ط)، مطالع الایمان (ط)، رساله الأنوار، دعاء التّوحد و رساله مرآة العارفین (رساله حاضر).

به استناد نوشته‌های ایضاح المکنون (حاجی خلیفه ۱۹۴۵: ج ۲، ص ۴۶۰) و مقدمه کتاب اعجاز البیان (صدرالدین قونوی ۱۹۴۹: ص بیج) و مجله جاویدان خرد (ص ۴۱) و فهرست مشترک نسخه‌های خطی (احمد منزوی ۱۸۹۳: ج ۳) رساله حاضر از قونوی است و او به خواهش شاگرد یا فرزندش، زین العابدین، به نگارش آن پرداخته است. قونوی در این رساله، بعد از حمد خدا و نعت رسول (ص) و اصحاب و آل او، با جملاتی موجز و شیرین به بیان تقسیم عوالم و شرح لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و نفس و روح و کتاب و ام‌الکتاب و کتاب مبین و خدا و انسان کامل، و اتصاف این دو به صفات یکدیگر و تقسیم فاتحه‌الکتاب میان بنده و خداوند می‌پردازد و با لطف و ظرافت خاصی علم و ذات انسان کامل را، بر وجه کلی اجمالی و جزئی تفصیلی، علم و ذات حق می‌داند و بر اتحاد و حلول و صبرورت خط بطلان می‌کشد، موقف و مرتبه نیکان و بدان را معین می‌کند و عرفای

موحد را می‌ستاید و تصویری کلی و زیبا از نظام آفرینش و عظمت انسان کامل به دست می‌دهد. سید حسن عسکری به نسخ خطی متعددی از این رساله دست یافته و با مقدمه و یادداشت، آن را به انگلیسی ترجمه کرده و در مطبعة زهرا (در لندن) طبع کرده است. نسخه مطبوع، از نظر اعراب اغلاط فراوان و فاحشی دارد^۱ که عسکری به چند مورد آن در مقدمه انگلیسی اشاره کرده است. به گفته صاحب‌نظران، مترجم محترم برای تهیه و طبع کتاب زحمات زیادی متحمل شده، اما در ترجمه متن از کنار نکات دشوار، آسان گذشته است. ترجمه فارسی هم بر اساس همین متن عربی (چاپ لندن) صورت گرفت و در مواردی که متن چاپی غلط و مشکوک می‌نمود (چنان‌که در آخر پانوشته‌های مقدمه به تعدادی از آنها اشاره شده است) از دو نسخه خطی کتابخانه شخصی عالم و عارف گرامی سید جلیل زرآبادی و کتابخانه ملی تهران استفاده شد.

اللّٰهُ وَلِيُّ التّٰوْفِیْقِ

مرآة العارفين

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خداوندی را که آنچه در «قلم» درج شده بود از «ن» بیرون آورد و آنچه در عدم گنج‌وار نهاده بود با جود پدید آورد. آنچه بسته بود گشود، و آنچه نهان بود عیان ساخت. و به «قلم»، که ملقب به «ام‌الکتاب» است و «لوح محفوظ»، که «کتاب مبین» نام دارد، آنچه را که [آدمی] نمی‌دانست فرا یاد او داد. هرچه در عقل مختصر بود، در نفس متعدد و مفصل نمود و بر آن داوری کرد و حکم راند. «لوح» را از چپ به راست آورد، چنان‌که خوا را از پهلوی آدم (ع) آفرید و فرمود: «خدا است که شما را از یک

۱. چون متن کتاب با ترجمه همراه است، صحیح چند مورد از نادرستی‌ها را در اینجا متذکر می‌شویم: صفحه و سطر ۳/۳. المتقدم: ۵/۳. کمن: ۷/۵. جمیع: ۱/۶. تربته: ۲/۶. کُلُّ: ۲/۷. المضافات: ۱/۹. اذ: ۹/۱۳. اُنْمُوذَج. ۱۰/۱۳ و موارد دیگر: مجلا ۱۳/۱۳ آخر: القلم. ۱۴/آخر: جُمْلَى. ۹/۱۶. الانسان: ۳/۱۷. التفصیلی. ۶/۱۹. فلترجع. ۱/۲۲. و دائه ک. ۹/۲۷. ثَمَّة. ۹/۳۴ آخر: یَمَلُک. ۹/۳۸. العماء.

نفس آفرید» که آن عقل است. «و از آن، جفت او را خلق کرد» که آن نفس است «و از آن دو، مردان و زنان زیادی آفرید و پراکنده ساخت» (قرآن: اعراف/ ۱۸۷) که آنها عقول و نفوس اند. و از «هَبَا»^۱ موسوم به «هیولی» و «عنقا»، صورت جهان را نگاشت و از «رتق» که مکتبی و معروف به «عنصر اعظم» است، آسمان‌ها و زمین را متمایز ساخت.

پاک خدایی که اعیان را به فیض اقدس و اقدم آفرید و تعین بخشید؛ و اکوان را به فیض مقدس و مقدم در وجود آورد؛ قَدَم را به حدوث و حدوث را به قَدَم آشکار و روشن ساخت؛ و «رَقْ منشور» (الطُّور / ۵۲) را بگسترانید و «کتاب مسطور» (الطُّور / ۵۲) را با مرکب هستی که آشکارکننده حروف و کلمات پنهان در باطن متکلم است، نگاشت؛ و آنها را در آن کمال و ثبات بخشید و رقم زد و مرتب و منظم کرد و نام و کامل ساخت. آنچه در «کتاب» مفضل بود در «فاتحه» گنجانید، و آنچه در «فاتحه» بود در «بسمله» در پیچید، و آنچه در «بسمله» بود در «با» پنهان ساخت و آنچه در «با» پنهان بود در «نقطه» پوشیده و مبهم نهاد.

دروود و سلام خدا بر «اسم اعظم» و آموزگار دلسوز و یاری دهنده همت‌ها به سخن استوار محمد (ص) که کتاب را به او آغازید و به وی پایان داد، و بدو حق را از باطل و نور را از ظلمت جدا کرد، و بر خاندان و یارانش باد.

اما بعد، ای فرزند صالح، از من خواستی که در این مختصر چیزی از آنچه خداوند برای من مخصوص و مقدر فرموده در تحقیق «فاتحة الكتاب» که همان «ام الكتاب» است، به زبان مردان خدا و خاصان او، برای تو ثبت کنم و رقم زنم، این مختصر را مرآة العارفين^۲ فی ملتس زین العابدین می‌نامم و از خالق هستی یاری می‌خواهم که فقط از او یاری جویند و بدو توکل کنند.

ای فرزند مؤید، بدان که عالم بر دو قسم است: عالم امر و عالم خلق؛ و هر یک از آن دو کتابی است از کتاب‌های باری تعالی، و هر یک را فاتحه‌ای است. و همه آنچه در

۱. هَبَا: ماده‌ای است که صور اجسام عالم در آن پیدا است و آن را عنقا نیز گویند و حکما هیولا خوانند.
 ۲. چند کتاب با همین نام به صورت خطی و چاپی موجود است، از جمله مرآة العارفين در تفسیر از محمد بن عزالدین مشهور به مغربی (ف ۸۰۹ ه.ق).

کتاب به تفصیل آمده، در فاتحه به اجمال هست. و به اعتبار مجمل بودن آنچه در کتاب مفصل است، «ام‌الکتاب» نام دارد؛ و به اعتبار مفصل بودن آنچه در فاتحه مجمل است در آنچه تالی مرتبه فاتحه و کتاب باشد، مرتبه تفصیل «کتاب المبین» خوانده می‌شود. هر موجودی به اعتباری «حرف»، و به اعتباری «کلمه»، و به اعتباری «مفرد مقطع»، و به اعتباری «الفاظ مرگبه»، و به اعتباری «سوره» است.^۱ چون در ذات هر موجودی که بنگریم، بی آنکه به وجوه و خواص و عوارض و لوازم آن توجه داشته باشیم، به آنکه از هر چیز مجردش بدانیم، به اعتبار تجردش از کلّ، آن را «حرف» می‌نامیم؛ و اگر به وجوه و خواص و عوارض و لوازم آن توجه کرده آنها را به آن چیز بیفزاییم، به اعتبار اضافه کلّ به آن، «کلمه» اش می‌خوانیم. هر موجودی را به اعتبار تجرد آن از اضافات و نسبت‌ها و متمایز کردن بعضی از بعض دیگر، بلکه به دخالت دادن برخی در برخی دیگر، آن را «الفاظ مرگبه» گویند؛ و به اعتبار تمیز بعضی از کلمات مرگب از بعض دیگر و بودن هر موجودی در مرتبه‌ای، «سوره» نامند.

چون این را دانستی، نیز بدان که حق آغاز و انجام همه چیز است و «هر امری به او باز می‌گردد و پایان همه امور به سوی او است» (الحجّ / ۲۲)؛ ناگزیر باید همه چیز، پیش از بودنش، در او بوده و او در همه چیز باشد. چون ثابت شد که او بود و چیزی با او نبود و اکنون نیز چنان است که بوده، پس ذات حق (سبحانه و تعالی) به اعتبار اندراج کلّ در او، «ام‌الکتاب» است و علم او، به اعتبار تفصیل آنچه در ذات ام‌الکتاب مندرج شده و نیز به اعتبار پیدایی آنچه در ذات پنهان است، «کتاب المبین» است. چون همه چیز، همچون وجود درخت در دانه، در ذات حق مندرج است، پس علم خدا به ذاتش مستلزم علم وی به همه چیز است. و علمی که آن را «کتاب المبین» نامیدیم آئینه ذاتی است که ام‌الکتابش خواندیم و ذات در آن مرآت هویدا است؛ چه علم، نخستین چیزی است که ذات بدان

۱. یادآور این سخن حجة الاسلام محمد غزالی است که «الْعَالَمُ كُلُّهُ تَصْنِيفُ اللَّهِ» و شیخ شبستری با بیت زیر مؤید آن است:

تعیّن می‌پذیرد. پس ذات «امّ‌الکتاب» و علم «کتاب‌المبین» حقایق الهیه است؛ چنان‌که قلم «امّ‌الکتاب» و لوح محفوظ «کتاب‌المبین» حقایق کونیه‌اند. ذات و قلم را، از جهت اجمال و کلیّت و وجود اشیا در آن دو بر وجه کلی، همانندی است؛ همچنان لوح و قلم را، از جهت تفصیل و ظهور اشیا در آن دو بر وجه جزئی، مشابهت است. از این روی، قلم در مرتبه کویّت آینه ذات است، و آنچه بر وجه کلی و اجمالی در ذات گنجیده، به وجه کلی و اجمالی در قلم نهان است. لوح محفوظ نیز از این جهت در مرتبه کویّت آینه علم است، و آنچه بر وجه جزئی و تفصیلی در علم وجود دارد، بر وجه جزئی و تفصیلی در لوح ظاهر است. همان‌گونه که دانستی، عالم امر را کتابی است مجمل و ملقّب به امّ‌الکتاب و کتابی است مفصل موسوم به کتاب‌المبین و کتاب مجمل، عقل و کتاب‌المبین، لوح محفوظ است. بدان که عالم ملک را کتابی است مجمل که عرش است و کتابی است مفصل که کرسی است؛ و به اعتبار اندراج اجمالی، آن چیز که باید در کرسی تفصیل یابد و در عرش مجمل است، به آن امّ‌الکتاب گفته می‌شود؛ و به اعتبار تفصیل، آنچه در عرش مجمل است، در کرسی به آن کتاب‌المبین گویند.

پس در میان عرش و قلم، به جهت اجمال و وجود اشیا در آن دو بر وجه کلی، شباهت هست؛ همچنین میان کرسی و لوح، از جهت مظهریت و تقسیم یک امر در آن دو به دو قسم، و ظهور اشیا بر وجه جزئی و تفصیلی در آن دو، مناسبت هست. پس از این روی، عرش در مرتبه حسّیت آینه قلم است و آنچه بر وجه کلی و اجمالی در قلم درج شده، در عرش مندرج است؛ همین‌طور کرسی نیز از این نظر در مرتبه حسّیت آینه لوح محفوظ است و آنچه بر وجه جزئی و تفصیلی در لوح محفوظ ثبت شده، به همان وجه، در کرسی ثابت است. پس قلم مکّتی به عقل خلاصه و آینه و مظهر و منّصه و جلوه‌گاه ذات، و لوح مُسَمّی به نفس، نمونه و آینه و مظهر و منّصه و جلوه‌گاه علم^۱

۱. در متن اصلی، «قلم» آمده که خطای فاحش ناسخ است و در نسخه‌های نگارنده «علم» است و همین صحیح است.

است؛ و عرش نمونه و مرآت و مظهر و منصف و جلوه گاه قلم، و کرسی نمونه و مرآت و مظهر و جلوه گاه لوح است. پس عقل، نسخه ذات و لوح، نسخه علم و عرش، نسخه قلم و کرسی، نسخه لوح است. اما «انسان کامل» نسخه جامع همه نسخه‌ها و بیرون آمده و برگرفته از کل و جامع حقایق الهیه و کونیه^۱ است. پس چنان که ذات حق کتاب جُملی و امّ جامع برای جمیع کتاب پیش از تفصیل آن و علم او به نفس خود کتاب مبین تفصیلی است که آنچه در ذات نهفته است در آن بیان و تفصیل داده شده است؛ همان طور انسان کامل کتابی است جملی و امّ جامع همه کتاب‌ها پس از تفصیل آنها و علم او به نفس خود کتاب مبین تفصیلی است که آنچه به اجمال در انسان کامل هست، به تفصیل و تبیین در آن وجود دارد. پس علم انسان کامل به ذاتش آینه‌ای است برای ذات او و ذاتش در آن آینه ظاهر و بدان ممتاز است؛ چنان که علم حق به ذاتش آینه‌ای است برای ذات وی، و ذات او در آن آینه ظاهر و بدان متعین است. پس میان ذات حق - سبحانه - و ذات انسان کامل، از جهت کلیت و اجمال و بودن اشیا در آن دو بر وجه کلی و اجمالی، همانندی است؛ و میان علم حق و علم انسان کامل، از حیث مظهریت او برای تفصیل آنچه مجمل آمده، مشابهت است. پس انسان کامل به سبب این همانندی، آینه کامل برای ذات حق است؛ و ذات حق، بر وجه کلی و جملی، بر آن متجلی است. و علم انسان کامل آینه‌ای برای علم حق است. و علم حق بر آن جلوه گر و بدان ظاهر است؛ پس آنچه بر وجه کلی و اجمالی در ذات حق مندرج است، به همان صورت در انسان کامل مندرج است. و آنچه در علم حق بر وجه جزئی و تفصیلی ظاهر است، همان بر وجه جزئی و تفصیلی در علم انسان کامل ظاهر است؛ بلکه علم وی علم خدا و ذاتش ذات

۱. عطار می‌گوید:

هر دو عالم خود تویی بنگر دمی
هر چه می‌خواهی شود زو حاصلت
خود ز خود آیات حق را باز یاب

تو به معنی جان جمله عالمی
لوح محفوظ است در معنی دلت
در حقیقت خود تویی ام‌الکتاب

و مولانا گفته است:

سز کونین است و روی آشکار

لوح محفوظ است پیشانی یار

خدا است، بی آنکه با خدا اتحاد یابد، یا خدا در وی حلول کند و یا او خدا گردد. چون اینها محال است، زیرا اتحاد و نیز حلول و صیرورت از دو وجود حاصل می‌شود و در اینجا جز یک وجود نیست و اشیا به وجود او موجود و به نفس خود معدوم‌اند؛ پس چگونه آنکه وجودش به او و به نفس خود معدوم است، با او یکی می‌شود؟ و اگر «اتحاد» را از اهل الله بشنوی یا در نوشته‌های آنان بیابی، مینداز همان است که از گفته‌ها دریافتی که: اتحاد از دو وجود حاصل می‌شود. چه مقصود آنان از اتحاد جز شهود وجود مطلق نیست، که کلّ بدو موجود است. پس کلّ از حیث موجود بودن همه چیز به او و معدوم بودنشان به نفس خود با او متحد می‌شوند، نه از حیث اینکه او را وجودی خاص است و کلّ با آن یکی می‌شود؛ زیرا چنان اتحادی محال است. و این وجود یگانه را ظهوری است و آن عالم است و بطونی است و آن اسماء است و برزخ جامع و فاصلی میان آن دو است، تا بدان ظهور از بطون ممتاز و مشخص شود و آن انسان کامل است. ظهور آئینه ظهور و بطون آئینه بطون و آنچه میان آن دو است، آئینه جمعی و تفصیلی است.

چون این مطلب بیان شد، به آنچه در پی آن بودیم باز می‌گردیم و می‌گوییم: همان‌گونه که میان ذات حق و ذات انسان کامل، و علم حق و علم انسان کامل همگونی است و تمام آنچه در ذات حق مجمل است در ذات او هم مجمل است، و هر آنچه در وی مفصل است در انسان کامل هم مفصل است؛ همان طور میان قلم و روح انسان، و لوح و قلب انسان، و عرش و جسم انسان، و کرسی و نفس انسان مشابهت هست، و هر یک از آنها آئینه‌ای برای مشابه خود است. پس هر آنچه در قلم مجمل است همان در روح انسان مجمل است، و هر آنچه در عرش مجمل است همان در جسم انسان مجمل است، و همه آنچه در کرسی مفصل است در نفس انسان مفصل است. پس انسان کتاب جامعی برای همه کتاب‌های الهیه و کونیه است؛ چنان‌که درباره حق گفتیم که علم وی به ذاتش مستلزم علم او به همه اشیا است و او همه اشیا را از علم خود به ذاتش می‌داند، همچنین

در حق انسان کامل می‌گوییم که علم وی به ذات خود مستلزم علم او به همه اشیا است و همه اشیا را از علم خود به ذاتش در می‌یابد؛ چون او به اجمال و تفصیل همه اشیا است «و هر که خود را شناخت پروردگارش را شناخت و همه اشیا را شناخت»^۱.

فرزندم، فکر تو در تو تو را بسنده است و چیزی بیرون از تو نیست^۲

چنان که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) گفت:

درد تو در تو است و نمی‌دانی درمان تو از تو است و نمی‌بینی

می‌پنداری چرم کوچکی هستی درحالی‌که جهان بزرگ در تو نهفته است

و تو «کتاب مبینی» هستی که نهان‌ها با حروف آن پیدا می‌شود

تو را به خارج از خود نیازی نیست فکر تو در تو است و تفکر نمی‌کنی

(علی بن ابی طالب (ع) ۱۲۸۲: ص ۳۸)

آیا نشنیده‌ای که حق - عز و جل - چگونه می‌فرماید: «کتاب خویش برخوان که امروز برای تو حسابگر کافی است» (بنی اسرائیل / ۱۴). هر که این کتاب برخواند، آنچه بود و آنچه هست و آنچه خواهد بود دانست؛ اگر همه آن را نخواندی، آنچه از آن میسر و ممکن است بخوان. نمی‌بینی که چگونه حق - سبحانه - می‌گوید: «به زودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنان می‌نمایم تا بر ایشان روشن شود که وی حق است» (فصلت / ۵۳). و چگونه - سبحانه و تعالی - می‌فرماید: «و در خود شما است آیا نمی‌بینید» (الذاریات / ۲۱) و نیز می‌گوید: «الم، این کتابی است که هیچ شکی در آن نیست» (البقرة / ۱).

با «الف» به احدیت ذاتیه (حق) اشاره می‌شود، از حیث اینکه او اول همه اشیا در ازل الازال است؛ با «لام» به وجود منبسط بر اعیان اشاره می‌شود، چون لام را قائمه‌ای است و آن «الف» است و ذیلی است که آن دایره «ن» است، و «نون» عبارت از دایره کون

۱. منسوب به حضرت علی (ع) است.

۲. مقایسه شود با این رباعی نجم‌الدین رازی:

ای نسخه‌نامه الهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

وی آینه جمال شاهی که تویی

در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

است؛ پیوستن قائمه به ذیل، دلیل انبساط وجود بر کون جامع است؛ و با «میم» به کون جامع اشاره می‌شود، که همان انسان کامل است؛ پس حق و عالم و انسان کامل کتابی است که در آن هیچ شکی نیست. برای همین خدای تعالی فرمود: «بگو خداوند و آنکه علم‌الکتاب نزد او است میان من و شما گواه است.» (الرعد / ۴۳).

پس ای فرزندانم این کتاب و علم‌الکتاب است، و چنان‌که گفتیم: تو همان کتاب و علم تو به خودت همان ام‌الکتاب است. «هیچ تری» یعنی عالم ملک، و «هیچ خشکی» یعنی عالم ملکوت و هیچ عالمی بالاتر از عالم ملکوت نیست، «مگر اینکه در کتاب مبین است»^۱ و آن عبارت از تو است و اما کتابی که نازل بر انسان کامل است بیان مراتب کلی جمع و جزئی تفصیلی انسانی، یعنی بیان همان کتابی است که ذکر آن گذشت و انسان کامل مرتبه وحدت و جمعیت آن است. کتاب نازل بر انسان، مراتب تفصیل انسان را بیان می‌دارد؛ زیرا فرق بین مقامات و مراتب و اطوار و ادوار و ذات و صفات و افعال او را روشن می‌سازد. چون از ذات و اسماء و صفات و افعال انسان و از عوالم و اهل آنها و مراتب عوالم و اهل آنها و احوال عوالم و اهلشان در هر موطنی از موطن و از اقتضای اهل آنها به اجمال و تفصیل حکایت می‌کند و اینها همه تفصیل مراتب انسان و انسان مجموع همه آنها است. پس ثابت شد که این کتاب معرف انسان و مبین کلی و جزئی او است.

وقتی این مطلب روشن شد، بدان‌که: برای این کتاب نازل شده بر انسان کامل فاتحه‌ای است مسمی به ام‌الکتاب؛ و همه آنچه در کتاب به تفصیل آمده، در فاتحه به اجمال هست؛ و آنچه در فاتحه مجمل است، در کتاب مفصل است؛ و فاتحه در بسمله و بسمله در «با» و با در «نقطه» درج شده و آن نقطه ام‌الکتاب و جمیع کتاب است که در آن، حروف مقطعه و متصله و الفاظ و کلمات و سوره‌ها و آیات موجودند. و کتاب همان انبساط نقطه و تعیین آن به جمیع آنها است. و مندرج بودن کل در آنها همان عدم انبساط نقطه است، چون در آنجا چیزی جز آن نقطه نیست.

۱. آیه «لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام / ۵۹).

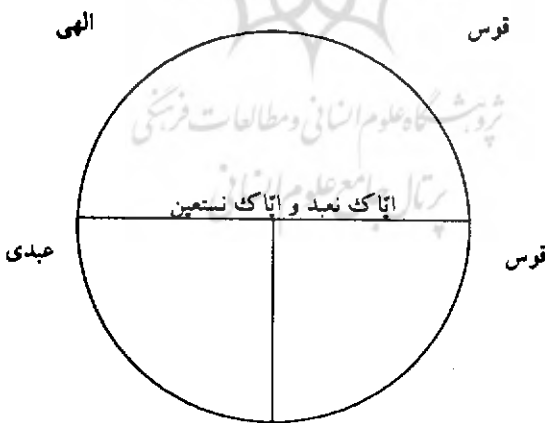
پس هر که گفته ما را دریافت، سخن خدای تعالی را دریافت که فرمود: «[ای محمد] نمی بینی که خدای تو چگونه سایه را گسترانید، اگر می خواست آن را ساکن می داشت.» (الفرقان / ۴۵). گسترانیدن سایه، همان انبساط نقطه وجودیه و تعیین آن به تعیینات حروف الهیه و کونیه است؛ و سکون، همان عدم انبساط نقطه وجودیه، و تعیین آن به تعیینات حروف الهیه و کونیه، و همان عدم بقای آن است بر بساطتی که این سخن خدای تعالی که: «من گنجی پنهان بودم...»^۱ (محدثین فروزانفر ۱۳۴۷) ناظر به آن است. پس این نقطه بایته اشاره به نقطه وجودیه، و «با»ی بسمله اشاره به ام‌الکتاب دوم (قلم) است و شک نیست که قلم در «با» مندرج است؛ و بسمله اشاره به ام‌الکتاب سوم (عرش) است و بی شک در عقل (قلم) مندرج است؛ و فاتحه اشاره به کتاب جامع (انسان) است و شکی نیست که انسان پیش از ظهورش در همه مراتب مندرج بود، مانند اندراج کل در او پس از ظهورش؛ و انبساط نقطه در ذاتش اشاره به کتاب المبین اول؛ و انبساط «با» به «سین» اشاره به کتاب المبین دوم است؛ و تفصیل حروف بسمله و تداخل برخی از آن در برخی دیگر اشاره به کتاب المبین سوم است؛ و تکرار آنچه در بسمله است در فاتحه، و نیز شباهت بعضی از اجزای آن به بعض دیگر اشاره به کتاب المبین چهارم است؛ و همه قرآن که از فاتحه بیرون می آید اشاره به مراتب عالم و اجزای آن است، پس دریاب.

چون این موضوع روشن شد، بدان که فاتحه بر سه قسم تقسیم می شود: بخشی متعلق به حق و بخشی متعلق به خلق و بخشی جامع میان آن دو است. همچنان که ابوهریره از پیامبر اکرم (ص) روایت کرد که فرمود: «هر که نماز گزارد و در آن ام‌الکتاب را نخواند، آن نماز ناقص است.» و سه بار آن را تکرار کرد، یعنی نماز وی ناتمام است^۲ (محمد بن اسماعیل بخاری ۱۹۳۷: کتاب ۴). ابوهریره را گفتند: اگر ما در پشت سر امام باشیم؟ گفت: پیش خود بخوانید، که من از رسول خدا (ص) شنیدم که می گفت خدای تعالی فرمود: نماز را میان خود و بنده ام به دو نیمه تقسیم کردم، و بنده مراست آنچه خواست. پس وقتی بنده

۲. حدیث نبوی است

۱. حدیث قدسی است.

بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، خدای تعالی گوید: بنده‌ام مرا حمد کرد. و وقتی بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، خدای تعالی گوید: بنده من بر من ثنا گفتم. هنگامی که بنده بگوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، خدای تعالی گوید: بنده‌ام مرا تمجید کرد. و زمانی که بنده گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، خدای تعالی گوید: این میان من و بنده من است و بنده مراست آنچه خواست. و وقتی بنده گوید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، خدای تعالی گوید: این برای بنده من است و بنده مراست آنچه بخواهد. پس فاتحه از آغازش تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یکسره متعلق به حق است و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به حق و عبد تعلق دارد و از «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر فاتحه یکسره متعلق به بنده است (الجواهر السنية فی احادیث القدسیة: ص ۱۳۴).^۱ و برای تحقیق این اقسام سه گانه، دایره‌ای رسم کردیم و به خطی که از میان آن دایره می‌گذرد، آن را به دو بخش تقسیم نمودیم و آن را بخشی برای حق و بخشی برای عبد و بخشی را جامع میان آن دو قرار دادیم، و آن دایره این است:



و بدان که این دایره کلیه، جبروت و ملکوت و برزخ جامع و ملوک همه موجودات را شامل است؛ و آنچه از آن متعلق به حق است جبروت نامیده می‌شود و آنچه به بنده

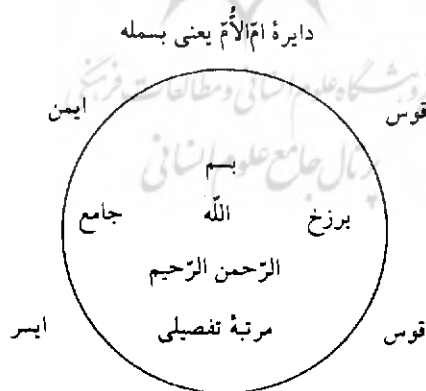
۱. حدیث قدسی است.

تعلق می‌گیرد، به دو قسم تقسیم می‌شود: قسمی ملکوت و قسمی مُلک نامیده شده است و چون بنده را روحی و جسمی است، روحش شامل ملکوت و جسمش شامل مُلک است؛ و آنچه به حق و عبد با هم تعلق می‌گیرد حقیقت کلیه انسانیه نامیده شده است. و قسمی که به بنده تعلق می‌گیرد، چنان‌که به دو قسم تقسیم و هر قسمی به اسمی نامیده شد، همچنان بخشی به اهل سعادت و هدایت مخصوص شده و آن از «اهدنا الصراط المستقیم» تا «انعمت علیهم» است، و بخشی به اهل شقاوت و ضلالت اختصاص دارد و آن از «غیرالمغضوب علیهم» تا «ولالأضالین» است. و آن تقسیمات برای این است که جبروت جامع جلال و جمال است و ناچار آن دو را دو مظهر می‌باید تا احکام آنها در آن دو ظاهر گردد؛ نیک‌بختان و راه‌یافتگان «اصحاب الیمین» مظهر جمال‌اند، و تیره‌بختان و گمراهان «اصحاب الشمال» مظهر جلال‌اند. و ناگزیر است که آن دو گروه را دو مقام باشد تا احکام و اخلاق و اعمال آنان در آنها ظاهر شود، و آن دو مقام بهشت و دوزخ است؛ و همه آنها در بخشی که به بنده تعلق می‌گیرد مندرج است. و اما بخشی که به حق و عبد، با هم، تعلق می‌گیرد و حقیقت کلیه انسانیه نامیده شد، آن مرتبه اهل کمال و مقام اطلاع و منزل اشرف بر اطراف و موقف اعراف است. خدای تعالی فرمود: «بر اعراف مردانی هستند که می‌شناسند همگی را به سیمایشان» (الاعراف / ۴۶)، چون آنان بر کل احاطه دارند و آنان دارای کمال مطلق بالذات‌اند و جلال و جمال هم مندرج در کمال است، و دارندگان این موقف عارفان موحدند. چون این مطلب روشن شد، بدان‌که در این برزخ حق تعالی به صفات^۱ عبد، از خنده و گریه و شادمانی و سرور و مکر و ریشخند و بیماری و گرسنگی و تشنگی و آنچه شبیه آنها است، و بنده نیز به صفات حق تعالی، از حیات و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام و احیا و امانت و انبساط و انقباض و تصرف در اکوان و جز آنها متصف می‌گردد.^۲ این برزخ همان مرتبه تنزل ربّانی و مرتبه ارتفاع عبد است تا در آن ربّ به صفات عبدانی و عبد به

۱. مثل: «ضحک ربنا من قنوط عباده و قرب غیره» (جامع‌التحزیر: ج ۲)، «اللّه یستہزی بهم ویمد فی طغیانهم» (بقره / ۱۵)، «مکروا و مکراللّه واللّه خیرالماکرین» (آل عمران / ۵۴)، و «إن اللّه - عزوجل - یقول یوم‌القیامة: یا بن آدم مرضت فلم تقدر...» (محمدحسین لروانفر ۱۳۴۷).
 ۲. از قبیل: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» و «عبدي أطعني حتى أجعلك مثلی و أنا بكلّ شیء أقول کُنْ فیکون و أنت کذلک» اکوان: حرکت، سکون، جمع و فرق.

صفات ربّانی متّصف گردد، و آن همان «عَمّا»ی مذکور در حدیث^۱ مشهور است. اگر از درازگویی و اعراض از توحید بیم نداشتیم، در این مرتبه عماتیّه به ذکر اسرار آن می‌پرداختیم؛ پس برای همین عنان قلم را باز گرفتیم و به آنچه درخور این مختصر است اکتفا کردم.

بنا بر آنچه بیان داشتیم، ثابت شد که فاتحه‌الکتاب جامع جمیع مراتب و عوالمی است که همان کتاب می‌باشد و همه مراتب و عوالم در آن مندرج است و برای همین امّ‌الکتاب نامیده شد. و اما بسمله موسوم به «امّ‌الأمّ» نیز به دو قسم تقسیم می‌شود: قسمی از آن متعلق به ذات و آن «بسم» است، و قسمی متعلق به صفات و آن «الرحمن الرحیم» است، و آنچه میان آن دو است جامع هر دو قسم و مقابل آن دو بسمله در آن جمع است و آن «الله» است. اگر خواستی که دایره‌ای بر این اساس رسم کنی، رسم کن و آن رابه خطی که از وسطش می‌گذرد به دو قوس تقسیم کن، «بسم» را در قوس راست و «الرحمن الرحیم» را در قوس چپ و «الله» را در وسط ثبت کن، چون الله اسم برای ذات موصوف به جمیع اسماء و صفات بوده و از حیث جامع بودن برای دو قسم (بسم و الرحمن الرحیم)، برزخ است. و آن دایره این است:

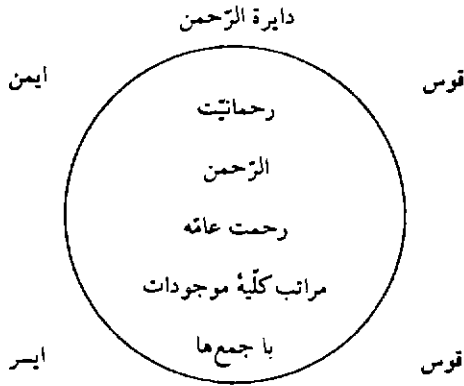


۱. عمّا: مرتبه احدیّت و حقیقه‌الحقایق است و ابن عربی در آثار خود این کلمه را بیش‌تر به معنی سحاب به کار می‌برد و حدیث مشهور عمّا چنین است:
 «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ... قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا - عَزَّ وَجَلَّ - قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ؟ قَالَ: كَانَ فِي عِبَاءٍ مَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ وَمَا فَوْقَهُ هَوَاءٌ ثُمَّ خَلَقَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ». (احمدبن حنبل ۱۲۷۴: ج ۴، ص ۱۱).

و بدان که بسمله مشتمل بر سه اسم: الله، الرَّحْمَن، الرَّحِيم و برزخ جامع است؛ اما الله مشتمل بر جمیع اسماء و صفات فاعله و قابله و حقیقت مستعدّه برای فاعله و قابله است. پس، چنان که گفتیم، در آن دایره‌ای دیگر رسم کن و فاعله را در راست و قابله را در چپ و حقیقت مستعدّه برای آن دو را در میانه ثبت کن، چنان که می‌بینی:



و اما الرَّحْمَن اسم برای حق است، به اعتبار انبساط وجود بر اعیان؛ و الرَّحِيم اسم برای حق است، به اعتبار اختصاص آن از هر عینی به حصّ‌های از حصّه‌های وجود. پس حق به نفس خود، رحمت امتناتیّه عامه مخصوص به «الرَّحْمَن» و رحمت وجودیّه خاصه متصل به «الرَّحِيم» است، و حق ظهور رحمت شده را می‌افزاید تا سرّ رحمت رحمانیّه بدان ظاهر شود و نیز اعمال رحمت‌شدگان را هنگام دادن جزایشان، تا سرّ رحمت رحیمیّه هویدا گردد. پس نسبت رحمت میان منتسبان، یعنی رحْمَن و رحِيم و مرحوم، واقع است، فهم کن؛ و چون فهم کردی برای اسم الرَّحْمَن دایره‌ای رسم کن و در آن همان کن که در غیر آن کردی، اسم را در قوس راست و کلیات مراتب را در چپ قرار ده، چون رحمت رحْمَن همه چیز را شامل است و هر کس را رحمت فراگرفت، او رحمت شده است؛ و رحمت را، چنان که می‌بینی، در برزخ قرار ده.



در «الرَّحِیْمِ» چنان کن که در «الرَّحْمَنِ» کردی، جز اینکه رَحْمَتِ الرَّحِیْمِ، رَحْمَتِ وَجُودِیَّةٌ متعلق به عمل است و رَحْمَتِ شُدِه آن مؤمنانی هستند که کارهای نیک می‌کنند. اسم الرَّحِیْمِ را در راست و اسم المؤمنین را در چپ و رَحْمَتِ را در وسط قرار ده، چنان که می‌بینی:



و بدین اعتبار، حکم اصول در فروع سرایت می‌کند. پس برای هر حرف از حروفِ بسمله و فاتحه و برای تمام سوره‌ها به اجمال و برای آیات و کلمات و حروف آنها به تفصیل، دایره‌ای با دو کمان و برزخ جامعی میان آن دو هست؛ و آن در این مختصر و در همه عوالم نمی‌گنجد، چنان که خدای تعالی فرمود: «بگو اگر دریا برای کلمات پروردگار من مرکب بود، پایان می‌پذیرفت پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد»

و اگر چه مثل آن را به مدد می آوردیم.» (کشف / ۱۰۹). به آنچه رقم زدیم بسنده می کنیم «سخن حق را خدا می گوید و او است که به راه راست هدایت می کند.» (احزاب / ۴) و او ما را کافی و بهترین وکیل است. خدایا چنان که دوست می داری و خرسند می شوی بر سرور ما محمد، که اول و وسط و آخر هر چیز است، و بر خاندان و عترت و فرزندان و یاران و عشیره او، از پیامبران و رسولان و اولیای صالح، درود فرست. برحمتک یا أرحم الراحمین.

کتابنامه

- قرآن.
- آشتیانی، جلال‌الدین. ۱۳۵۶. «پیش‌گفتار»، نقد‌النصوص فی شرح نقش‌النصوص. تألیف عبدالرحمن جامی. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک. تهران: انجمن فلسفه.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. ۱۲۷۴ هـ. ق. المسند. ۶ ج. بیروت: دار صادر المکتب الاسلامی.
- ابن ملقن. ؟. طبقات الاولیاء.
- افلاکی، احمد بن اخی ناطور. ۱۹۵۹ - ۱۹۶۱ م. مناقب العارفين. تصحیح تحسین یازیجی. آنکارا: انجمن تاریخ ترک.
- الجواهر السنّیة فی احادیث القدسیة. ؟. قم.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. ۱۹۳۷ / ۱۳۵۶ هـ. ق. صحیح بخاری (الجامع الصحیح). قاهره: مطبوعات الاسلامیة.
- پورجوادی، نصرالله. ۱۳۶۲. «پیش‌گفتار»، رساله‌النصوص. تألیف محمد بن اسحاق صدرالدین قونوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد. ۱۳۲۶. فحاحات الانس من حضرات القدس. تهران: سعدی.
- جاویدان خرد. ۱۳۵۷. س ۴، ش ۱. تهران.
- چیتیک، ویلیام. ؟. «مقدمه»، رساله‌مطالع‌الایمان. تألیف محمد بن اسحاق صدرالدین قونوی.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله. ۱۹۴۵ - ۱۹۴۷ م. ایضاح‌المکون ۲ ج. استانبول.
- زرکلی، خیرالدین. ۱۹۵۴ م. الأعلام. قاهره.
- زرین‌کوب، عبدالحمین. ۱۳۶۲. دنبالة جستجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی. ۱۹۶۴ / ۱۳۸۳ هـ. ق. طبقات‌الشافعیة الکبری. قاهره: عیسی البابی الحلیبی.

- شعرانی، عبدالوهاب بن احمد. ۲. طبقات الشعرانی الکبری.
صدرالدین قونوی، محمد بن اسحاق. ۴. مرآة العارفين، فی مثنوی زین العابدین.
_____ . ۱۹۴۹م. اعجاز الیان فی تأویل ام القرآن. حیدرآباد دکن: دایرة المعارف عثمانی.
صفا، ذبیح الله. ۱۳۵۶. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: امیرکبیر.
عطار، محمد بن ابراهیم. ۴.
علی بن ابی طالب (ع). ۱۲۸۲هـ. دیوان شعر (منسوب به حضرت علی). چاپ سنگی. بغداد.
فروزانفر، محمدحسین (بدیع الزمان). ۱۳۴۷. احادیث مثنوی. تهران: امیرکبیر.
منزوی، احمد. ۱۸۹۳م. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و
پاکستان.
مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. ۱۳۴۲. کلیات مثنوی معنوی. مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران:
جاویدان.
نیهانی، یوسف بن اسماعیل. ۲. جامع کرامات الاولیاء.
نفسی، سعید. ۱۳۴۴. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تا پایان قرن دهم. تهران: فروغی.